

این چه بازلیست بیا نیک که بشما تا شائے نما نم و هر طفل را یازده
 بار اسم اعظم میخوانند احوال قبور بهمان ساعت معائنہ همه باشد و
 هر کسی از سنج و راحت مردگان آن قبرستان مشاهده میکرد و هرگز
 جناب ایشان درین چنین تصرف باک نمیداشت و انجام امور فانی
 دولت برای جنت فرمای حضرت مولانا رسولنار و هم تعلق با ایشان
 داشت نقل است می فرمودند شیخ العالمین بعد انتقال حضرت
 مولانا رسولنار و در میان ایشان و حضرت شاه عصمت اشرف قدس سره و در باره
 سجادگی گفتگوی پیش آمد و سخن بالا شد هر کس تمنای آن داشت که
 این دولت نصیب وی باشد یا لاخر ایشان از شاه عصمت اشرف قدس
 سره گفتند یا این ندانم که از ما و شما قاطبیت این کار است الا انقدر که
 ما هر دو طالبان این دولت بیازار و بیم و مردی جاہل و فرومایه را فاعلم
 آوریم هر کسی که او را در ساعتی مثل خود کند سزاوار این دولت است چون
 ایشان را در اصل طینت چالاک و بیباکی در هر کار بود مستعد این امتحان
 شد و جانب دیگر دوام مشق سلوک شاه عصمت اشرف جواب چنین
 نفرمودند تا آنکه برای همه بران قرار گرفت که تاج العارفين خلیفہ اعظم
 آنحضرت رسول نما اند عنقریب بقریب رسم فاسخ از وطن تشریف خواہند
 آورد تجویز سجادگی مفوض بر آرای او شان باید کرد چون تاج العارفين
 بشهر فارس رسیدند بعد رسم فاتحہ و حصول دولت زیارت مزار شریف
 سخن سجادگی در پیش شد حضرت ایشان فرمودند که در سزاوار است

اهل بصیرت تجویز ثالث گنجایش ندارد و هر دو صاحب باطن و ارباب
 کشف اند چرا که جمیع بزار شریف نمی آرند که مرضی آنحضرت معلوم
 گردد و هر دو بزرگ گفتند این معنی هم مفیوس به ایشان کردم تاج العارفین
 چون بدریافت است یعنی حاضر روضه متبرکه که آنحضرت شد آنحضرت یکبار
 علامتیه از مزار شریف بیرون آمد و بتاج العارفین فرمود نشدین و بگو
 جناب ایشان عرض کردند عنایتی که مسذول حال این غلام
 است هر کس میداند اعاوام در حیرت خواهند شد و هر جا از
 افشای اسرار قصه و فسانه بلند خواهد کرد دیدنا همان و نا اهلان
 در ورطه هلاکت و ضلالت خواهند افتاد مناسب می نماید که در
 قبر شریف تشریف فرمان شوند و غلام بر از جمال با کمال مشرف
 فرمایند عرض تاج العارفین رضی مقرون اجابت گردید و در باره
 سجاده گی ارشاد شد که شاه عصمت است را اینجا تکلف خواهد
 بشهر عظیم آباد پیشه روند و اقامت کنند و شاه غلام محمد که کار با
 خانگی متعلق با ایشان است عزم اقامت شهر غاری پور نماید
 و رینه قبایل مارا از طرف کار پرداز بس هرچ پیش خواهد آمد
 و کس دیگری لیاقت انجام کارخانه ندارد و تاج العارفین رضی
 عرض کردند براسے سجاده گی که تجویز فرمایند اینجا به هدایت
 خلق که حکم میشود ارشاد کردند بالفعل تا چند موقوف دارند
 بنابر حکم عالی شاه عصمت است صاحب شهر مینه سکونت اختیار

کردند و ایشان بشهر غازی پور سرگرم انجام کار خانہ آنحضرت
 رضی اللہ عنہ شدند و عمر بخدمت گذار می و جانفشانی قبا اهل
 آنحضرت بسیر کردند نقل است روزی شاه غلام محمد قدس سره
 بادوستان یکرنگ برکنارہ دریا بودند کسی را آسیب جن
 رسیده بود و خلقی بر سر او کے هجوم آورده از یکی سبب زدہا کہ
 خلق پرسیدند گفت بر مہینوں نے تماشا میکنند ناگاہ مہاجن بچہ
 مغرور حسن و جمال خود بہ آرایش تمام کبک خرام برای تماشا
 از دہام تیز تیز میزد و با حاضران فرمودند این صراف بچہ مغرور حسن
 بہ تماشا میرود اگر آسیبے خوشتر باین مغرور رسد خوشتر باشد
 چون قریب جناب ایشان رسید یکبار برابر رو سے آورد
 بردست زدند و گفتند اللہ ہوان جوان بیوشش ریزہ بین افتاد
 و لغزہ اللہ تیز میزد و دیوانہ وار گاسے میگریست گاہو میخندید
 و می غلطید مردم سا نخو دیدہ متوجہ تماشا سے جوان اسیدینہ
 گرویند کس طومار سے و افسوس نے دم میگرد نفعی نمی بخشید
 ناچار صورت درویش فریدہ ہمہ ہار جوع با ایشان آوردند
 تبسم فرمودہ گفتند شمایان احمق و نادان ہستی کسے را
 کہ جن گرفتہ باشد با فسوں و طلسم چارہ کار او تو ان جست آزا
 کہ دیو عشق الہی گرفتہ باشد افسوں کہہ کار آید چون خویشان و
 بس ہر سیمہ و پریشان خاطر بودند جذب حالش نمودہ با فاقہ آوردند

اما در حقیقت ویرانه‌ای افغانی محض بود که برافاقت خود زار زار میگردد
 و بر شکستن دل نقرین میگردد و میگفت خوشایسته که در ناله های زار
 زار و گریه های مای جان جان رسید کسی هر کس که جان نداد
 بجایان نمیرسد به انتقال شریف یازدهم ماه ربیع الثانی در شهر
 غازی پور قبر شریف متصل مسجد بازار شمالی است باندک فاصله
 جانب شمال عطر فروشان که جوار مسجد سکونت دارند همه واقف اند
 و بنده لغایت تالیف این کتاب یکبار بزیارت قبر شریف سعادت
 اندوخته است خطاب ایشان عشق باز است

ذکر حضرت شاه عصمت است قدس سره

وطن شریف ایشان در ضلع سارن موضع است بر لب دریای
 گنگ مشهور بجهل پوره بفتح کاف هندی و سکون لام سبب اختیاری
 فقر ایشان آنجبه که از آنجا راه صعب لاحق شده تا هفتاد سال
 صاحب فراش ماندند تدبیر هر جنس بکار بردند بیکار محض شد اطباء
 عصر از یگانگی و بیگانگی دست بردار شدند و صورت مایوسی نمودند
 سرمایه ضروری که از متاع خانه بود بکار معالجه آمد چون از هر سو
 راه مقصود بسته شد بتلاش علاج رجوع بفقرا زمانه آوردند که
 شاید از برکت انفاس صاحب دلی مسی نفس روی مقصود مشاهد
 کرد و زندگی تازه نصیب باشند ناگاه درین تلاش در شهر بنارس

بخندست شفا منزلت چاره ساز دل و رو مندان حضرت مولانا
 رسولنار رسیدند و عرض حال کردند آنحضرت را بر حسب حال
 ایشان رحمی آمد فرمود کار سے سخت در پیش داری اگر توانی
 بهر حل این قصیده خمریه حضرت عوث الثقلمین محبوب سبحانی
 شیخنا سید عبدالقادر چیلانی رضی اللہ عنہ و رسا ساز باشد که از
 لطف عنایت وی کامیاب شوی حسب ارشاد بر خواندن قصیده
 متبرکه که هست استوار بستند و بزبان حال مترنم این بیت شدند
 دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا تن رسد بجانان
 یا جان ز تن بر آید در عرصه قریب بخت خوابیده ایشان بیدار شد
 و دولت آبدی یار گردید در عین خواندن گریه استیلا کرد ایشان
 جمال جهان را سے حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ که آمینند
 حق نما بود ممتاز و مشرف گشتند و آنحضرت رضی اللہ عنہ و علیه و
 علی عبده السلام نگا سے از چشم حق بین و عین عنایت بسوسے
 ایشان کرد که از خود رفتند چون بخود آمدند استرکونین برگزشتند
 و طالب مطلوب حقیقی بجان و دل شدند و لیلک غلامی حضرت
 مولانا رسولنار منسلک گردیدند بعد چند روز خبر صحت بیماری
 رسید که بی وساطت تدبیر طباطباقی تعالی منت شفا برگردن بجای
 واجبانش نهاد بمضمون این رباعی هر کس که ترا شناخت جانزا
 چه کند فرزند و عیال و خانما زای کند دیوانه کنی هر دو جهان نشن
 خشت

دیوانه تو هر دو جهان را چه کنند و ازین مژده راحتی بدل برسید قاصد
 را رخصت فرمود و خود غم وطن نه نمود گفت اکنون کاری در پیش
 دارم که از همه کارم بیکار کرد بعد القضا می عرض در از خبر مرگ پنهان
 رسید شادان و فرجان بجنود حضرت مولانا رسولنمار آمد و باخنده
 قاه قاه عرض کرد گاه گاه تعلقی که بدل می آید امروز حق تعالی ازان
 نجات کلی بخشید و خط بنظر کیا اثر آن حضرت گذرانید و قاصد را رخصت
 نمود و فرمود که حالا رفتن چه سود فارغ البال چند سکه برین درویش
 بخواهم کرد در محبت شیخ بے نظیر بودند بطاهر فقر بخت دشمنی
 اتا باطن سینه بے کیند اش گنجینه اسرار الهی بود در پیر پرستے
 حسرت و وقت و مظفر عهد بود اگر کسی شهر بنارس را از محبت کثرت
 اصنام کفرستان گفته بس آزرده خاطر شدے و فرمود او عین
 دارالاسلام است مسکن خلیفه رسول الله موطن نائب رسول الله
 مقبره شمس الدین ابدال مولانا محمد وارث رسولنمار ضے الله عنہ
 هر که ویرا کفرستان داند بر جیل خود اعلام میکند گفته وی پر اعتبار
 دارد نقل است میفرمودند شیخ العالمین رضو که برهنے از شهر
 بنارس بگدائی در شهر عظیم آباد بیٹن آدره بود ناگاه بر آستانه
 فیض نشانه شاه عصمت الله قدس سره رسید لب سوال
 کشاد برسیدند کیستی و از کجایی گفت فقیرم قوم برهن از شهر
 بنارس مجبور استماع اینصے بادب از جابر خاستند و تا زمانیکه او

ایستاده ماند ایشان ہم ایستاده بودند باز از آن روز هر وقتیکه
 نزد ایشان می آمد فرو گذاشت مراتب آداب وی نکردند اگر کسی
 از نادانستگی مکلف نشست می شد بے بجا بخش فرمودے
 این فقیر از شهر بنارس سے آید شہر حضرت مولانا رسولگاہ تہوم
 کہ او ایستاده باشد و مانستہ و اورا کہ کسی تکلیف نشستن میداد
 نمی نشست روز بے بیمار شد و چندے نہ آمد حضرت ایشانرا
 ترودے بخاطر شریف راہ اہفت از دوستان و مریدان مستفسر
 حال وی گردیدند معلوم شد کہ در فلان محلہ بیمار افتاد خود شریف
 فرما شدند دیدند بہتر ناتوانی تمنا افتادہ نہ کسی انیسے نہ عجز
 نہ طیبیے کہ چارہ بیماری و سے جوید فرمودند تکلف خوردن و نوش
 ترا بسیار و مونس و غمگسار کسے نیست اگر اجازت دہی غسل
 کردہ دو او نہار می تیار کردہ بتورسانم و شب بخدمت تو بام
 و منت کردند آنکور باطن کہ در روز ازل از نور ایمان نصیب
 و خطی نیافتہ بود ہرگز قبول نکرد بس متاسف باز آمدند و ہم منقر
 شیخ العالمین رضا کہ در ایام غلبہ افواج برگیان ماہمہ کسان و البتہ
 و امن دولت حضرت تاج العارفین رضا جلا سے وطن کردہ بشہر
 عظیم آباد سکونت و اشعیم اگر حضرت ایشان بملاقات تاج العارفین
 می آمدند و میفرمودند برادرم را خبر کنی روزے اتفاق خبر باری
 رفتہ عرض کردم شاہ عصمت اللہ صاحب تشریف آورده اند

و ایشان این سخن شنیدند چون بطلب باز آمدم از راه شفقت
 پس تمهید فرمودند که عم گفتن شرم می آید شاه عفت است اشرف
 آورده اند حجت حقیقی که از جانب پیر نسبت و در نفس الامر بر این
 پدر حقیقی پیران اند از ترک میکنی ندانی که پدر ما همه حضرت مولانا
 رسولنا است رف نقل است از شیخ العالمین رض شنیدم وقتی
 حضرت ایشانرا استغراقی دست داده و کثرت در میان سابق
 و بان ایشان افتاده از الصاق زبان و شتالنگ فمحلای
 و آسیب بوی رسیدنیش زدن گرفت آخر بمرد و ایشانرا خبر شد
 بعد عرصه دراز که بخود آمدند اندک دردمقام پیش محسوس
 شدن گرفت چون دیدند کثرت دسے مرده یافتند و مقام پیشتر
 سیاه شده نقل است از شیخ العالمین رض شنیدم در
 سالهای از سالها و بایستی سخت توجیه شهر عظیم آباد شده
 خلقی هلاک گردیده و بجان را حسابی نبود از جناب اغاثت
 آب حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخنا سید عبدالقادر
 جیلانی رضی الله عنه حضرت ایشانرا ارشاد شد که نقش اصل
 بشما دادیم به مرض نافع خواهد آمد از اثر و زهد با نقش سینه
 و به بجان عنایت میفرمودند تا آنکه هر کسی که گرفت از و بانبات
 یافت و صحت کامل دست داد و از برکت انفا س ایشان
 هوای شهر امدال پذیرفت نقل است از شیخ نعمت علی ساکن

موضع کریم چاک میگفتند که در میان دو مرید حضرت ایشان
 درختی تراعی واقع شد هر یک دعوی ملک کرد هر دو سر
 رجوع بحضرت ایشان آوردند تا رفع خصومت کنند حسب
 استماع حجت هر واحد خواستند که حق بجانب شود آنکه بر سر
 ناحق بود گفت حضرت ما خوب میدانم که این درخت از آن
 یاست اگر خلاف آن حکم صادر خواهد شد در قیام آن معذورم
 فرمود هنوز سخنی نگفته ام و حال شما چنین است آن دیگری
 که بر سر حق بود عرض کرد اگر حکم شود از دعوی دست بردار شویم
 فرمود بس مناسب است باز آن کاذب گفت چگونه بار نه آبی
 که در حقیقت دعوی صادر قم و تو کاذب بعد چند ایام حکام وقت
 را احتیاج بدان درختها افتاده حکم کرد که چند درخت در کار است
 هر جا که یابند قطع کرده زود بنیارند تیر داران بر درخت آن مدعی
 صادق آمدند هر چند تیشه و تبر زدند هرگز بریده نشد و خطی
 بر درخت از اثر تیشه نمی افتاد بجا که خبر کردند متعجب شده رو
 بروی خود بقطع آن تیر داران را سرگرمی نمود آخر دید که تیشه
 شکست و درخت را اثری از آن نماند چاره زوی دست بردار
 شده متوجه ملک آن مدعی کاذب که در حقیقت دیومرید
 بود گردیده بقطع آن درختها حکم کرده بی رنج و تعب تیشه کار میکرد
 یک تیشه کار و تیشه می نمود بسست عدد درخت بریده بر زمین افتاد

و عمارت برودند هر چند آن دیو مرید جنج و فرسخ کرد سودی نه بخشید
 مرید صادق آن مرید کاذب را همان ساعت یاد و با بند که امروز
 ثمره خلافت پیر مرشد و سناری بی ادبی و گستاخی که روز فیصله
 ما و تو بظهور آمده بود دیدی و با هم ثمره رضای وی نیکو یافتیم بهر یک
 درخت همه درختان برابر و آدمی همان تیر و تیر در اندو درختها
 ما و تو از یک جنس و یکجا در سال ماه وجودت تا زنگه برابر و درخت
 ما را از تیر گزندی نرسد و درخت تو نه ریخ و مشقت بریده شود
 و این عنایت پیر است تمام خلق با وی یک زبان بودند و آن
 بدویانت را نفرین می کردند و از تصرف باطنی حضرت ایشان حکم
 عقیدت در مزرعه دل می گاشتند نقل سنت شیخ العالم میرزا
 می فرمودند مریدی بود از مریدان ایشان که در شیوه پیر پرستی
 خود را یکجا در زمانه می نمود به مقتضای شیفتگی بجمال خورشید
 مثال و خسروی این پیر که سن سال که در مفارقت جسمانی محب
 و محبوب خلفه را آشفته روزگار خسته حال دارد بر خود لرزید
 که بساوا این روز سیاه فراق او گذردش چرخ روی نماید خیال
 تصور حضرت ایشان در دل و غمت اما صورتی که گره کار وی
 کشاید نمی یافت و اگر می یافت او بخصمت نمی داد که حضرت
 اظهار این معنی کند و اجازه حاصل سازد درین پس پیش یک

ناگاه سپهری مهر تیغ جناب بر سر آن سر و پا محبت و وفای کشید
 و در غم مفارقت آن حضرت بر دل خسته اش بناد صدای گل نفس
 ذائقه الموت در داور و زنگار ازین غم در چشم دور بنش
 تیره گردید و چشم دور بین از دیدنش خیره شد شب و روز گاهی
 بر لب شریف حضرت ایشان و گاه در کلبه احسان لب
 میگرد و هر ساعت آتش عشق و محبت به تمنای دیدار ^{مشتعل}
 می بود و خیزد و در دل مرکوز بود از نا و فوج آن غم
 بر غم می آید و در روزی از غایت شوق و بی قرار س دل
 مصور را طلبیده که در این زمانه بر بنزاد و مانی حرف می نهادی
 و زین مصور استادی بود و عدم مثل طائران تصویر را خیال
 بال و پر کشود که در نظر تماشا بیان صورت پرواز نمود و اگر
 بر صفحه قرطاس صورت غیر نقش می بست در چشم نظار گویان
 چنان نمودی که بر محبت و دلیران را بازومی شکست کشید انسان
 چنان کشیدی گوئی در روی روح و میدی و اعجاز عیسوی
 کار بردی گفت شبیه پروم شد خود نماند و از همه حال و خط
 نشان میدهم اگر از دست تو دست آید عطیه و نسره نصیب
 نست هر چند بیان شافی کرد و نشان وافی داد مصور در تابل بود
 که از لفظن شمره دیدن بدست نمی آید در میان هر دو مشرق آسمان
 زمین است و هم اگر مصوری بیان خط و حال کند شبیه میتوان کشید غیر

که ازین فن جنینیت محضه داشته باشد ملاحظه هر خط و خال دشوار است
 یکبار عقل دور بنیتش به هر سکه کرد و سخت یار شد پرسید هزار
 شریف کجا است آن شیفته جمال خود شدید مثال از قبر آنحضرت نشانی
 و او مصور گفت فرود اجواب شما بگویم و رخصت شد وقت شب
 بر قبر آنحضرت رفته لبس الحاح و زاری کرد و منتهای پیش آورد که
 یکبار از جمال یوسفی خود اگر مشرف فرمایند انعام و افرید دولت شما
 مایشود و نقدی که کفایت مهمات ماست بدست می آید و اجابت
 از منای هر شرعی در عالم تکلیف است مواخذه آن در عالم جزا
 یقین میدانم که درین اعانت و امداد از حضور عالی که مقیم عالم جزا
 اند بانچه کس نباشد و مانا مرادان بهر ادمیرسیم رباعی دولت
 ز درت روی نماید همه راه و نه دست تو کار کشاید همه راه تو قبل
 حاجت و ما حاجتمند حاجت ز در کعبه بر آید همه راه لطف قدیم
 غمخوار شد و دولت یار همدران شب بخواب و دید که
 شریف آورد و نه سر بود بهین صورت ما و نیکو ملاحظه کن
 مصور بار یک بین و چالاک دست همه خال و خط تمام تر ملحوظ خاطر
 کرده صحیح شبیه نورانی حضرت ایشان بر صفحه قرطاس از لوح دل
 نقش نسبت که سر مو تفاوت از اصل صورت نداشت حتی که در اثر
 تسبیح و رومال در دست می پرست بلا فرق از عادت زندگی
 بود و پیش نظر آن پیر پرست آورد لبس دلشاد شد و شبیه زد

گرفت و از وعده مضاعف در مضاعف با وی در انعام مراعت
کردن نقل است میفرمود شیخ العالمین رضا که ما بجز مراد حق رسیده
بودیم روزی که حضرت ایشان را با همراه گرفت و بر مکان حکیم
محبوب عالم که یکی از مریدان و خاصان آنحضرت بود آورد و فرمود
میان محبوب عالم ایشان را نیکو بشناسید که ذی حق شما هستند
و نصیحت میکنم شما را که خاطر ایشان بسیار ملاحظه دارید و
تا هر قدری که علاقه تدبیر و معالجه وی بشما باشد بخیزد و ابی
خوش ذالقه و خوشبو هرگز بد و ای بد طعم ایشان را تکلیف ندهید
حکیم صاحب و نیز ما همه حاضران مجلس دانستیم که این همه نوازش
بجال ما به نسبت حضرت تاج العارفین رضا است که هر دو جناب
با خود بار ابطه دینی دارند و رنده دیگر حق ما چیست بعد سالهای
بسیار و عرصه دور و دراز از سخن خطبه و دامادی ما از دختر حکیم
صاحب در میان آمد و امر متقرر شد تا آنکه رسومات شادی
و عقده مناکحت انصراف یافت آن زمان حکیم صاحب را سخن
حضرت ایشان یاد آمد و گفتند که اکنون مطلب ذی حقوق فهمید
که اشاره بوقوع این علقه بود که بعد سالها سال ظهور آید و از آن
گاسی بد و اسے بد طعم معالجه ما کردند نقل است سیکه از
مریدان ایشان بعزم زیارت مزار شریف حضرت مخدوم الملک
مخدوم شریف الدین بهاری بن احمد کبیری منیری قدس سرها

قصد شهر بهار کرده بود اتفاقاً در اثنای راه از اسپ بفتاد
 و ضربت سخت بوی رسید که بخش کرد و حالت ابرش شد که
 همراهمان را باس کلی از زندگی آدم هر چند بجز با بکار بردند سودی
 نگردانانازنگ بهره متغیر شد و اجباب را عنان صطبار از دست
 میفتاد سر اسپه و پریشان دست از معالجه برداشتند و کار
 بر خدا گذشتند یعنی چند ساعت بهوش آمد و گفت خاطر جمع
 دارید که رشته حیات مانده است و نیشند که کل تشفی است لیکن
 آن ضرب رسیده درین باب مبالغه کرده حاضران متعجب
 حال شدند گفت ضربی شدید رسیده بود که امید حیات نمانده و
 به پرواز رسیده دیدیم در آن عالم حضرت مخدوم الملک را قدس سره
 بر سر ایستاده و پیرا حضرت شاه عصمت الله قدس سره نیز حاضر
 است و مخدوم را الزام میداد که زیارت شمار حضرت داده بودیم و نزد
 شما فرستاده بودیم این شد فارغ البالی بکار رفت که نوبت مرید
 من باین حالت رسید مجرب است از لطف و عنایت شما و
 حضرت مخدوم عذرمی فرمایند که غافل بودیم اما در نماز عصر مشغول
 بودیم حالاً باندک کمالت صحت خواهد شد همین سخن بود که ما را افتاد
 آمد هنوز تمامتر سخن تمام نکرده که طبیعت بدفع الم متوجه شد تمسوا
 شروع شد یک سلفچی بر از خون قی کرد مردمان و نشتند که آنچه
 قبل ازین بیان نموده بود غالباً بزبان بوده باشد یا اکنون گئی

از رگها تر متبده است زیاده تر یا یون شدند چون از سینه
 فراغت دست داد باز نه اثر ضرب بودند و روح منوسه گویا
 زندگی واسطه زسیده بود و دیگر حاجت معالجه نه افتاد و نقل است
 عجیب تر و حکایت غریب تر ازین که شخصی از مردان حضرت ایشان
 که سبب بذات شریف محبت خسرو می داشت در باطن از صحبت
 اهل بدعت ظن فاسد در حق صحابه رضی الله عنهم پیدا کرد که از
 کلامش بوسه رخص می آمد و متناد عقیدت از ان ظاهر می شد حکیم
 و اعطاء الله صاحب باین خادم در و نشان می فرمودند که وی با ما
 مربوط بود ازین جهت اکثر می را ملامت میکردم که تو در سلسله عالمیه
 قادر به ارادت داری و بر دست همچو شیخی توبه کردی و در پیرایه
 یگانه عصر با اینهمه بر فلان مذہب پیران سوء عقیدت در شان منعم و
 کرام چگونه پسندیدی و ای بر تو و بر عاقبت تو اندیشه اف
 ضرور است جواب میداد پیر من کامل و زبردست است عاقبت
 بر او تنخوا هم شد بعد چند می فوت کرد ما را تمناسه دریافت حال
 وی بود استخاره کردم دیدم منزله آبت بس ناپاک و فاجور است
 در و پست و آن کس بیاس کسیف آنهم یک لنگ
 دران منزله بر روی افتاده است ملازم معاندانه حال وی سخت
 استگراه آمد و فوراً بخاطر گذشت که این نکبت همان عقائد
 باطله و سیت که از ان منع میکردم گفته من نه شنید و باین عذاب

مبتلا شد ناگاه حضرت شاه عصمت الله قدس سره در آنجا کشته
 آوردند و او را از آن منزله برداشتمند و در کنار گرفتند و گفتند آن منزله
 مکانی دلگشا و مصفا گردید و آنکس با لباس فاخره نزد آنحضرت
 ایستاده رویش بی نهایت منور بسوی من دید و گفت دیدی طاعت
 پیرنگفته بودم که میر من زبردست است حال آنکه بیت گناه و شامت
 رفض چه شد و کجا رفت سه نه ماند بعضیان کسی در گروه که
 دارد چنین سیدی پیش رو به خطاب حضرت ایشان از
 جناب اغانت ماب حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
 مختار الله و مختار شب است انتقال سوم ماه محرم مزار شریفیت
 به نزد ازمیم آباد پینه محله موتیانند در حجره مسقف که با اهتمام حکیم
 بر آن محبوب عالم علیه الرحمه تعمیر شده بود و واقع است

ذکر حضرت شاه غلام امام قدس سره

میفرمود شیخ العالمین رضای ایشان از یاران حضرت مولانا رسول نماز
 اند در ملک دکن سکونت میداشتند اول عریضه ایشان بحضور
 اقدس رسید که بی نهایت حضور یافته کسان بوسیله غلام
 دخل محفل تشریف نومی صلوات الله علیه و آله وسلم شدند و با اختیار
 رسائی حاصل کردند احوال در خواست بیعت کرده اند چون غلام
 را بجز اجازت تربیت حکم گرفتن بیعت نبود تا وسیع افکار کرد و تربیت

بر اخوت دینی نموده لیکن ایشان را با حقیران مقرر کرده که اگر
 بیعت ننگیرم قاطبته ازین سعادت خود را محروم دارند و بدست
 دیگرے نمانند درین معنی هر چه حکم عالی بدان نفاذ یابد تمیل آن
 کرده آید بچو آب عریضه عزار قام یافته که چون آنها اراده چنین دارند
 اجازت بیعت آنها داده شد که ارسلت پیران محروم مانند
 بعد چندے عریضه دیگر رسید که غیر آنها که سابق در باره بیعت
 شان عریضه کرده بود است و یک کس بدولت حضور سفی
 معضل شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ممتاز و سرور از
 گردیدند در یاران حضرت مولانا رسولنما رضوان دولت رسولنما
 گویا مخصوص با ایشان بود که چندین کسان را باین دولت سبے
 بدل رسانیدند ذلك فضل الله یوتیه من یشاء
 والله ذو الفضل العظیم

ذکر مولی لعل محمد سیر قدس سره

از یاران حضرت مولانا رسولنما اندر میفرمود شیخ العالمین رحم که
 چون ایشانرا طلب حق پیدا شد سفرگزیدند و شهر بشهر در تلاش
 بر شدے کامل جاوه پیدا بودند تا آنکه نام نامی واسم گرامی آنحضرت
 شنیدند بشهر بنارس رسیدند متامل بر دو کاسے نشسته
 بودند که در هبے پیدا شود تا هر دو دولت با سعادت را بخیرت

رساند ناگاه طالب علمی که از آنحضرت سبق میگرفت بان سوگند کرد
 ایشان پرسیدند چه میخواسته گفت فلان کتاب از حضرت مولانا سولانا
 میخواهم ایشان غنیمت شمرده اعتراضی در مقامی کردند او جواب در ماند
 فرمودند برو برستاد و مثل این مشکل از وی کن او بخدمت آنحضرت
 حاضر آمده عرض حال کرد آنحضرت مثل آن اعتراض فرمود باز برایشان
 آمد و بیان مطلب کرد باز بران جواب عود کردند و منظور ازین گفتگو آنکه
 آنحضرت طلب فرماید چون آن طالب علم از صحبت عالی آمد و بیان نقص
 کرد و دیگر جواب شناسان فرمودند و گفتند اگر توانی معترض را
 بسیار که بخوانی سخن گفته آید کار بسید و وسالطت دست نمی آید آن
 کس با ایشان جواب عود و پیام آنحضرت رسانید بجز و استماع و شاد
 روان شدند معترض تو گوئی که بچند در برین + و حضور حاضر
 آمدند آنحضرت بعد از خلاق و مدارات که لوازمه و ارشادان انبیا
 است فرمود و درین معترض چه شک است که خلیبان میکنند
 بیان فرمایند تا فصل گفته آید ایشان عرض کردند هیچ شنبه و شک
 نیست اما هر کس وسیله کار نه جوید یا نیز وسیله جستم و طلب
 سیدم امیدوارم که بسک غلامی در آیم و بدولت باطنی
 که مقصود اصلی است بدستگیر حضور فایز شوم عرضشان
 معترضون اجابت کردید بیه مرئاض بودند چون یکجا
 قیام نبود حجه در خانقاه شریف اخصیاء نکرودند

گفتند و برانہ ہا و خرابیہا سے شہر ہمہ خلو و خنا نہ ما است از بہر
 طعام روز و شب عرض کردند کہ بمودی سرکاری حکم عالی نفاذ
 باید کہ چیز سے بچا امدادہ باشد و در پیر و انہ با اوقات بسر میکردند
 روز سے سرا سخت بود و از طرف اسباب سرانی فقر بخت کہ خیر
 آتش عشق و آہ جگر سوز و ریشہ ہامی رخ چارہ سرا بنو و شب محتمل
 شدند وقت محسوس از خواب بیدار گردیدہ جانب دریا نشاند
 بجز یک لنگ و یکرہ بیخ نداشتند بعد فراغ غسل تاب سروے
 نہ آوردند چند قدم از دریا بیرون آمدند شیم سحر بمضمون کل نفس
 ذائقۃ الموت مترجم شد و از اہل ایشان را در احتفاظ و صل آورد
 غسل کردند مردان و زنان وقت صبح کہ برب دریا سے آمدند و نشاند
 گر مخمور سے شراب خواری است بگمان رفع حرارت ہر کسی بکن
 سو سے آب برایشان سے سخت تا آنکہ جان بجان آسیرین
 پیروند و بوسل مطلوب حقیقی فائز گردیدند حضرت مولانا رسولنارا
 حال شان منکشف شد یہاں ساعت معیاران تشریف آورد
 لاش اور خانقاہ بروند و تجیز و تکفین ہووند و مودی را براسے
 حساب خرچ ایشان طلب فرمودند مودی عرض کرد چہ حساب نوبتیم
 حساب مونیوں غسل محمد از حساب بیرون است ہر روز معمول
 ہم ہو و بعد سے روز چہار روز از طرف دوکان کہ گذر میکردند دران وقت
 غسل از گندم وجود رخ و از زن و دیگر خوب کہ بودی بکشت از یک

یک جنس که بران دست میرسد میگردند و از هاجها بچنان
 خام خوردن آغاز میکردند و میرفتند این قدر قلیل را چه حساب
 کنم و قیمت آن نه گرفت

ذکر یاران و غلامان حضرت مولانا رسول نماز که مسکن
 و ماوای ایشان قصبه پهلوار می است

و بیان شرف این قصبه متبرکه که میفرمود شیخ العالمین بقدر باره
 لطفت و عنایات حضرت مولانا رسول نماز بحال حضرت تاج العارفین
 که آنحضرت از عنایت شفقت که سبذول حال تاج العارفین رفیع
 بود نگاه فرمودند (همارسی پهلوار می) نسبت این قصبه بخود کرد
 و گاه بقصبه ناجیه یاد آورده بعضی مردمان را خطره سے آمد
 که مقتضای این عنایت بر قصبه مذکوره بجز آن نیست که
 وطن و مسکن تاج العارفین است شرفی دیگر ندارد آنحضرت بر
 خطره آنها مشرف شده ارشاد کرد او باسے است که قدر و شرف
 و می روز شرف معلوم شود که چپا چپا اولیا و صلوات
 دین و کاملین از انجا بر خیزند و حضرت مخدوم الملک محسن هم
 شرف الدین مبارک معنی الله عنه این قصبه را البستان نجات نام
 نهاد و مقصد آن مشروعا در ذکر حضرت مخدوم سمیرا سستی قدس
 سره که از مخلصانے ممتاز مخدوم بودند و اول الاوائل و اولیت

این قصیدہ منشور بنام نامی او نشان است گفته آید انشا اللہ تعالیٰ
 و از بعضی روایان سنیند بسبع رسیده کہ رسول صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم در ضمن عنایات خود بر بعضی اولیائے سلف این
 قصیدہ فرمودہ کہ یک مرد عالم و یک درویش مدام درین قصیدہ بودہ
 باشد و از لغایت این عنایت الی الآن کہ قریب دو صد سال
 گذشتہ باشد حلال چہنیں است کہ کسی زمانہ خطرت ندیدہ

ذکر حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سرہ

از متوطن این قصیدہ تاجیب پہلوار می انداز یاران کاملین حضرت
 مولانا رسول نمار صاحب مثال و خلافت از فرزندان مخدوم
 جنید ثانی رضی اللہ عنہما جعفر سے الزہبی بودند و ہم نسبت فرزند
 ب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ داشتند بسا
 کامل و مکمل و حضرت مولانا رسول نمار در مکتوب شریف لیسے
 حضرت ایشان کامل و مکمل مینوشتند ہم جد حضرت تاج العارفين
 اندر چون شوق علم در دل کمال گرفت بطلب آن سفر اختیار کردند
 تا آنکہ بدارہ دولت حضرت مولانا رسول نمار رسیدند و از آنحضرت مشغول
 علوم ظاہری و باطنی گردیدند بعد چندے شبی حضرت مولانا رسول نمار
 بخواب دیدند کہ مخدوم جنید ثانی رضی اللہ عنہما در دستم رسید کہ در
 دست مبارک بود پیش آنحضرت نہادند و گفتند کہ دانہ متصل

امام اندکے کجی دار و آزاد دست و بد و فرمایند و راست نمایند
 صبح آنحضرت وقت درس تدریس بجائز ان مجلس خطاب کرو
 روپے صالح خود را بیان فرمود و منتظر آنکہ کہے تعبیرش گوید
 حضرت ایشان یعنی محبت و مع عالم عرض کردند اگر اجازت باشد
 تعبیر آن بعض بیان آرم کہ جز ان دیگر تعبیر نباشد حضرت بعض فرمادند
 عرض ساختند کہ امام خود مخدوم چند ثانی رہ اند و دانه ما فرزندان
 اند و دانه متصل امام کہ کجی دار و منم چرا کہ در سلاک فرزندان اکنون
 از من کسی قریب تر ایشان نیست چون علاقه پرورش ظاہر و باطن
 این غلام وابستہ دین دولت حضور است و کجی ہم کہ داریم ظاہر و باطن
 حقیقت سعی بندہ فرمودہ اند تا رہت کردہ شود حضرت مولانا رسولنا
 تعبیر ایشان بس پسندیدہ و فرمودہ کہ فی الحقیقت ہمیں تعبیرت
 ہر چند التفات و عنایت تمام از سابق بندوں حال ایشان بودہ آما
 از امروز زیادہ تر لطف و عنایت اتم بجا ایشان مرغی داشتند
 بعد از تکمیل سالہم شرعیہ و معارف باطنیہ و طی مقامات طریقیہ و اشیا
 و سبب خلعت خلافت و مثال سرفراز فرمودہ بہ تربیت دور افتادگان
 رخصت وطن دادند تو کل محض سرمایہ زندگی بپود و راستگی از
 عملایق دنیا متاع خانہ صبر و تحمل بر بلا اینس و تسلیم
 و رضا جلیس جلال کہ از لوازمہ بی اعتنائی و بی پروائی است مقتضای
 حال بود و در صاف گوئی تر و دوہاک للال کہے رونے نمود

بعد نظر فقر بخت ایشان از جناب اغاثت آب حضرت محبوب سبحان
 غوث الصمدانے رضی اللہ عنہ و ہم از جناب شرف بوعلی قلندری
 در نیاز نوشته و تہ منی اذن عام بود کہ ہر صرف خود کہ خواہند نقد و
 راصرف کنند و اگر جنس غلہ رسد ہر روز بقدر کفایت آل و عیال خود
 پخت کردہ خورد و با سبزی پخت یکروزہ و تقسیم برای شما ضرورت
 و اکثر سبب فقر و فاقہ ہمین دستور عمل کردے و اگر احتیاج بہ
 دیگر امور خانگی دیدے دروے صرف فرمودی نقل است بگفتند
 مفتی غلام محمد و مہ علیہ الرحمہ روزے در حضور پیر و مرشد بر حق حضرت
 محمد و مہ عالم رضی اللہ عنہ بودیم خطرہ شیطانی بدل راہ یافت کہ حقیقت
 فقر و حضرت شیخ ناست کہ از دنیا و علائق وے و اسے مخلص اند
 و تاج العارفین را کار دنیا افتادہ پا از جاودہ فقر بیرون نہادہ و زنہ فقیرا
 با جاوشم چہ کار و این مجلس اس و سماع کہ دام تسخیر خلق است
 و سبب تفریح نفس برای چہ بر خطرہ من مشرف شدہ فرمودند غلام
 محمد و مہ در حق شاہ صاحب این چہ خیال فاسد دارے
 منکر کمال او شان را گمان نئے بر م کہ ازین جانبان با
 ایمان رود و روز حشر بر ایمان خیزد حضرت مولانا رسولنار
 ایشان را شیخ الزمان آفتاب طریقہ می نوشتند و اکثر ذکر مرتب
 باطنی می فرمودند کہ ایشان برابر من اند منکر کمال ایشان منکر احوال
 حضرت مولانا رسولنار است خوب میدان و یقین کن و متوبہ باز

و بر آئیده ازین چنین خطرات فاسد پیش یار باش تا غایت بر باد
 نه شوی هر چند این ذکر مناسب تذکره احوال حضرت تاج العالی
 بود که دلالت بر کمال و سواد اوست چون بر تیزی و تندس
 رکاشفات مخدوم عالم رض بود در ذکر ایشان بیان کرده آمد
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رض در ذکر او را در حضرت ایشان
 که هر شبانه روز سوا سے مراقبه اشغال و اذکار هزار رکعت
 نفل خواندے شبے از ضعف پیری در محفل شریف نبوسے
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت آورد و عذر کرد حکم عالی نفاذ
 یافت پنجصد رکعت تخفیف کرده شد ازین زیادہ تخفیف نکنند
 و پنجصد رکعت لازم گیرند باز در قصیدہ مشیر کہ غوثیہ حضرت محبوب
 سبحانی رضی اللہ عنہ تخفیفی خواستند حکم اشرف بران قرار
 گرفت کہ عددش همان یازده بار است اما بنظر قلت فرصت
 شما چهار عدد کم کرده شد بوقت بار و در اندو این عدد مخصوص
 بشما است دیگران از یازده بار کم خوانند نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رض کار خانہ شادی عقد مناکحت برادر خورد
 حضرت ایشان در پیش بود در عین شرب برات منکشف شد
 کہ از عمر نوشه همین کیشب باقی است فردا روز نصیبت سخت
 پیش آمدنی است از در یافت این حال خیلے تردد و تشویش
 بخاطر اشرف راه یافت و تغیر بر شجره مبارک لاحق گردید حضرت

تاج العارفين رضا طلب نمودند و بیان امر و قوعی کردند و چاره
 کار بستند حضرت تاج العارفين که قصد دریافت فرمودند همچنین
 یافتند هر دو بزرگ را تشویش سخت رو نمود آخر ای بران قرار
 گرفت که حالا تدبیرے بکار نمی آید مگر راه دعا و التماس که سدود
 نیست الدعاء عیود القضاء همت بکار باید کرد و دست دعا
 فراز باید نمود حق تعالی بر محو و اثبات مکتوبات از سبب قادر و توانا
 میخواند الله ما یشاء و یشاء ما یشاء مشکلی نیست که
 آسان نشود و مرد باید که هر آسان نشود و هر دو بزرگ در خلوتی
 و پس رده حضرت بی بی ولیه قدس سره که اهل خانه مخدوم عالم
 بودند و ذکر کمال و کرامت ایشان عنقریب گفته آید سرگرم دعا
 و التماس شدند تا سحر در خلوت بر روی خلق بسته بود و نوشتند
 بر ایتیان بر گمان بے التفاتی و ناشفقتی حضرت ایشان زبان شکایت
 و راز داشتند و درین کار بس تیز زبان که از هر دو بزرگان یک
 کس هم سر پرسته مادرین سامان برات نکرد و انجام نفرمود مگر شب
 از شبهای متبرک بود که در خلوت بسته بعبادت مشغول انداخت
 بفرستد تعالی بکمال منزه و لطف قریب بصبح تیر دعا بر پهن مراد است
 نشست و رحم قدیم غمخوار شد هر سه بزرگ را و فعلاً بدریافت آمد
 که مدت دو روزه سال حیات تازه بخشیدیم سر از مراقبه برداشتند بلا
 نماز شکرانه برخواستند از سبب در شان ایشان گفته اند سه اولیا